

# نئاتری که متر و معیار دارد

گفت‌وگو با «علی رضایی»،  
نمایشنامه‌نویس

ماهنامه صحنه

اتفاق یا انتخاب کدام یک پای شما را به عرصه نمایش باز کرد؟  
تعزیه دست مرا گرفت و سر سفره نمایش شانند.

یک حسینیّه زنانه نزدیک خانه‌مان بود. بام عزاداری جای ما بچه‌ها آنجا بود. در این حسینیّه تعزیه‌های زنانه مثل عروسی حضرت ناسم، شهادت طفلان زینب، شهادت طفلان سلیم و تعزیه خرابه شام اجرا می‌شد. قرعه کارگاه به نام من افتاد تا یکی از طفلان باشم. بعد از تعزیه نوبت ما بچه‌ها بود که همان اتفاق بازی کنیم شیفتگی من به نمایش از آنجا شروع شد.

به طور جدی از کی به تئاتر پرداختید؟

جدی‌تر از آن سراغ ندارم. جادوی تعزیه شیر غور بود. بعدها هرچه می‌اندیشیدم رسیدن به ن شهیدی بود که کودکی من را شیرین کرده بود. شاید دلیل اصلی گرایش من به نمایش یبنی همان تعزیه زنانه باشد. اینکه بر زنانگی ن تأکید می‌کنم بی‌دلیل نیست. بعدها که با صل تعزیه آشنا شدم دیدم آن قدرتی که در تعزیه‌های زنانه دیده می‌شد در آن‌ها یا نبود یا کم‌رنگ بود. در تعزیه‌های زنانه هیچ‌چیز مانع اجرا نمی‌شد (مگر حضور مرد) همه چیز روان و ممکن بود و همین سبب پیوند با آن می‌شد.

مگر در مجالس دیگر تعزیه غیر از این است؟

در تعزیه‌های مردانه دنبال آدم خاصی باید رفت. نسخه به دست هرکس سپرده نمی‌شود. حداقل لباس لازم است و به خاطر نبود هر کدام از این‌ها ممکن است کار به دلخواه پیش نرود. با همه این‌ها باید از یک جایی کار تئاتر را شروع کرده باشید؟

تازه معلم شده بودم در روستای بمانی یک





نمره را معلم می‌دهد، من متأسفانه خودرو بودم؛ شاخه‌ها به هر جا سرک می‌کشیدند نه آرایشی نه پیرایشی.  
این آزمون و خطا عمر به باد می‌داد، باین حال، نمره‌ها آن قدر قابل پذیرش بود که مرا به ادامه راه راضی کند.

#### سال‌های انتخاب یا سرگردانی؟

به نوعی شیفتگی، از کفترک شیراز تا نصیرایی و کرمان میناب و تعزیه‌هایی که رنگ و بویی خاص داشتند یا نمایش‌های روحوضی لاله‌زار تا پنت‌گراز و ناتک‌های میناب. اما پشت این شیفتگی شاید سرگردانی هم بود. تئاتر در میناب هنوز پا نگرفته بود پس این سرگردانی بدیهی بود.

#### با دیگر شهرهای هرزگان ارتباط نداشتید؟

آن سال‌ها نه، گروه «پتسوروک» میناب آن قدر فعالیت داشت که مرا درگیر کار کند.

منطقه نیمه‌بلوچ حدود سی کیلومتری میناب. آنجا نمایشنامه «یعقوب لیث صفاری» را نوشتم. مردم این منطقه با دریا سروکار داشتند و مردان گاه سال‌ها از خانه خود دور می‌شدند. چون در کشورهای عربی کار می‌کردند بچه‌ها نگاهشان به عرب‌ها زیاد بود؛ از کشور خودشان زیاد نمی‌دانستند. نمی‌دانم چطور به ذهنم رسید که گوشه‌ای از زندگی یعقوب لیث آنجایی که با فرستاده خلیفه بغداد روبه‌رو می‌شود و تیغ و نان و پیاز را به رخ او می‌کشد به نمایش بگذارم. نتیجه عالی بود. درگیری یعقوب با لباس بلوچی با مرد عرب کار خودش را کرد و اثر شگرفی روی مردم گذاشت. آن‌ها در پایان نمایش کف نمی‌زدند، از شادی به هوا می‌پریدند. اگر برای کارنامه هنری خود شناسنامه بگیرم در آن خواهم نوشت تاریخ تولد ۱۳۴۵.  
این کارنامه نمره‌های خوبی هم دارد؟

احمدی‌نسب و بچه‌های گروه خیلی جدی کار می‌کردند. سماوی، کمالی، معلمی، معینی، زارعی، قاسمی و احمدی‌ها از جان مایه می‌گذاشتند دریغ که این شور و شوق رگبار بهاری بود و فروکش کرد.

بعدها که به بندرعباس آمدم با گروه‌هایی که تازه به راه افتاده بود آشنا شدم سال شصت و سه به بعد و اولین گروه اندیشه بود به سرپرستی احمد حبیب‌زاده که «چشم‌های خیره به راه» را به صحنه بردند.

در همین ایام آقای نیکرام گروه «نیروی دریایی» را سامان‌دهی کرده بود و خوب فعالیت می‌کرد. دیگری گروه «نیروی هوایی» بود به سرپرستی محمد علی پور اسلامی که با دیگر گروه‌ها رقابت جدی داشت. بعد گروه «درنا» شکل گرفت با حضور جمشید خانیان و بچه‌های صدا و سیما؛ این گروه‌ها برای مدتی تنور تئاتر



به خوبی گرم نگاه داشتند. در کنار این‌ها از وده‌های نوپا که در میناب فعالیت می‌کردند باید یاد کنم.

**تباط شما با این گروه‌ها چگونه بود؟**

مسئول انجمن نمایش بودم و با همه رابطه میمانه‌ای داشتیم، یک سالن نمایش کوچک ستیم با آرزوهای بزرگ عصر که می‌شد همه دور جمع بشویم، این روزها خیلی اثرگذار بود.

گروه «اندیشه» سه نمایش از من را روی صحنه برد. جمشید خانیان «یک نیم روز در باقی بازجویی» و «بابور» را کار کرد و نیکرام نینین است کردار چرخ بلند» را.

وزرگار خوبی بود. بی‌هیچ امکاناتی چرخ تئاتر مراد می‌چرخید.

**تئاتر در میناب به کجا کشید؟**

برحوم ابراهیم زارعی گروه «پتوروک» را باره فعال کرد و ایرج احمدی گروه «گلینگ» سامان بخشید. بعدها کورش زارعی «گلینگ» به دست گرفت و «گل و جهله» مرا کار

**بیا خودتان کارگردانی نمی‌کردید؟**

قبل از نمایش «هجوم»، که آقای مدی‌نسب آن را کارگردانی کرد، کارهای خودم کارگردانی می‌کردم. البته بهتر است بگویم نمایش گردانی می‌کردم مثل بیه‌گردانی که باید همه‌کاره باشی: نویسنده، گردان، مسئول تدارکات و... خوب این‌ها از بر نمی‌آمد پس بسنده کردم به نوشتن. این نوشتن ظاهراً فقط در فضای هرمزگان

ت؟

بگر می‌کنم ناخن من فقط پشت مرا خاراند، به عبارتی من صاحب شترانم، کعبه‌تر صاحبان خوبی دارد. باید این آیین، سنت، رسم و در یک کلام فرهنگ جایی نمود بیاید. مزرگان لبریز از این‌هاست و همه می‌توانند ست‌ماهه خوبی باشند برای نوشتن.

**این تنوع فرهنگی چرا بیشتر نمایش‌ها در مزرگان بر محور «زار» می‌چرخد، اصلاً این زار چیست؟**

ساور کنید اگر زار زبان داشت از همه این‌ها سکایت می‌کرد. هنوز کاری که بشود گفت زار نزدیک شده باشد روی صحنه نیامده. کسی از ظن خود قصه‌ای تراشیده و به نام برایش شناسنامه گرفته است.

**شما خودتان به این موضوع علاقه‌مند شده‌اید.**

شاید جرتش را پیدا نکردم؛ این پدیده هم ل‌انگیز است و هم زیبا. زار کوه یخ است به بخش عظیم آن پنهان می‌ماند با کوبیدن دهل و جست‌وخیز کردن چیزی کشف

نمی‌شود. از طرفی خیلی از مراسم و آیین‌ها هستند که ظاهرشان شبیه به زار است و همین سبب اشتباه می‌شود. خیلی از آنچه به نام زار به صحنه آمده خیال‌بافی است. ممکن است، رزیف، از وایلیوا باشد آن هم بخشی از این مراسم یا گریزگو و چله‌بر و هو چراغ، اما همه این‌ها به پای زار نوشته می‌شود.

**به غیر از آیین‌ها و مراسم چیزی به نام نمایش از گذشته مانده؟**

بله، «پنت‌گراز» یک نمایش کامل است که فتودالیتیه را به ریشخند می‌گیرد. خالو و خرسک، پیرمردی، شوشی، دزد و قنبر و ناتک‌ها یا تکی مردن که در موقعیت‌های مختلف به‌ویژه هنگام برداشت محصول اجرا می‌شدند هم پیک شادی بودند و هم زبان تیز و برای اعتراض و رقص‌ها که بس شگفت‌انگیزند و رازآمیز، مثل سرکنگی که نمایش حیات و باروری است و تمثیلی از دمیدن در زمینی تشنه و حریص یا رقص رزیف که سرود سفر است و نمایشی لبریز از نماد و نشانه، ارسال پیک، خرید برده، صلح و جنگ و ستیز و تسلیم در برابر سرنوشت.

**تا چه حد از این ظرفیت‌ها استفاده می‌شود؟**

هیچ، آیین‌ها و مراسم بیش از آنچه مورد استفاده قرار بگیرند مثله می‌شوند. در بخشی از این آیین‌ها باورهای زروانی و مهرپرستی را به‌وضوح می‌توان دید اما به جای کشف و

بهره‌گیری از این مفاهیم به حرکات به ظاهر نمایشی آن‌ها بسنده می‌شود. نبودن چهارچوب خاص سبب آشفتگی نمایش‌های آیینی شده است.

**با تعزیه شروع کردید اشاره‌ای هم به وضعیت تعزیه در هرمزگان داشته باشید؟**

تعزیه در هرمزگان ریشه‌دار است افسوس که به حال خود رها شده، تلویزیون هم مثل خوره به جانش افتاده و سال به سال از بستر اصلی دورش می‌سازد. باین‌حال پهلوانی است که هنوز قد و قواره‌اش قابل قبول است.

مجالس بی‌نظیری دارد و سازگاری‌اش با اقلیم شگفت‌آور است و می‌تواند پشتوانه محکمی برای تئاتر منطقه باشد.

**راهکار یا پیشنهاد خاصی دارید؟**

تئاتر آیینی بخشی از تئاتر ملی است باید برایش حساب جداگانه باز کرد. چون نیاز به متر و معیار خاصی دارد.

قرار دادن این نوع از نمایش در کنار گونه‌های دیگر تئاتر نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد و مهم‌تر از آن تألیف یک دانشنامه در این زمینه است. یک گروه کارآمد آیین‌ها را برای نسل‌های آینده نگه دارند. آن‌ها را بشکافند و ظرفیت هر یک را نشان دهند. ما هنوز درباره معروف‌ترین عیدمان، نوروز، کار بایسته‌ای نکرده‌ایم.